

اقتدار ملی از مشروطه تا نهضت جنگل

مصطفی تقوی

در اینجا به یاد یکی از بزرگ‌مردان مظلوم تاریخ معاصر ایران یعنی میرزا کوچک‌خان جنگلی گرد هم آمده‌ایم، بدان امید که، با طرح مطالب جدی و پرسشهای اساسی، بتوان به روشن‌تر شدن ابعاد و ماهیت نهضت جنگل کمکی نماییم تا بدین وسیله دین خود را به تاریخ و فداکاران جامعه ادا کنیم و آن را به عنوان تجربه‌ای عبرت‌آموز و سازنده فراراه آیندگان این مرز و بوم قرار دهیم.

حوادث از بستر علل و عوامل گوناگونی بر می‌خیزند و هر حادثه‌ای خاستگاه تاریخی و اجتماعی ویژه خود را دارد. نهضت میرزا کوچک‌خان نیز از این قاعده عمومی مستثنی نیست. برای ریشه‌یابی سلسله علل و عواملی که منجر به پیدایش یک رخداد تاریخی می‌شوند تا اعماق تاریخ را می‌توان کاوید، ولی در یک کار علمی، اگرچه علل بعید یک رخداد نادیده گرفته نمی‌شوند، اما آنچه بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد علل قریبی است که در تکوین آن واقعه مؤثرند. به بیان دیگر، همه فراز و فرودهایی که تاریخ ایران از آغاز خود، و به ویژه از صفویه به بعد، تا جنگ جهانی اول شاهد آن بوده است در زنجیره علل و عوامل بعید پیدایش رخدادی چون نهضت میرزا کوچک‌خان جای می‌گیرند؛ اما آنچه مهم است علل نزدیکی است که تأثیری مستقیم در خلق آن رخداد داشته‌اند. به همین دلیل، آنچه در این سخن مورد نظر است بررسی تحولات ایران از نهضت مشروطه تا نهضت جنگل است.

بر روشن است که آسیب‌شناسی علمی نهضت جنگل برای تجربه‌اندوزی تاریخی نسل امروز و آینده، امری است مهم و ضروری، اما مهم‌تر از آن آسیب‌شناسی جدی حوادث پس از نهضت مشروطیت است؛ زیرا به نظر می‌رسد بدون آسیب‌شناسی آن دوره تاریخی، درک درست نهضت میرزا کوچک‌خان میسر نمی‌گردد. شاید به همین علت باشد که گاهی اوقات شاهد تحلیلهای نادرستی از حرکت میرزا هستیم که ناخواسته با مخالفان پهلوی‌ستای میرزا همصدا شده قیام او را اقدامی تک‌روانه، خودسرانه و حتی تجزیه‌طلبانه که با مصالح ملی ایران ناسازگار بود، معرفی می‌کنند.

می‌بینیم پس از وقوع جنگ جهانی اول و اشغال کشور به دست دولتهای بیگانه، نه تنها میرزا پس از مشورت با برخی از رجال سیاسی، برای دفاع از وطن و سازماندهی مبارزه راهی گیلان شد، بلکه در دیگر نقاط ایران مقاومت‌های پراکنده فردی و قبیله‌ای در برابر هجوم بیگانه انجام گرفت. قیام آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، مبارزات و مقاومت‌های رئیس علی دلواری، زائر خضرخان، حسین خان چاه‌کوتاهی و ... در جنوب، از این گونه‌اند. دولت مرکزی تنها توانست اطلاعیه بی‌رمق بیطرفی را صادر نماید که قوای مهاجم هیچ وقتی به آن نگذاشتند. در این باره این پرسش جدی مطرح می‌گردد که چرا اقتدار ملی کشور بدین‌گونه به انحطاط افتاده بود که دولت مرکزی نتوانست به عنوان یک واحد سیاسی مستقل در قالب یک سازمان واحد ملی از کیان و استقلال کشور دفاع کند تا افراد و قبایل و گروهها ناگزیر گردند به طور فردی و محدود دست به قیام و مقاومت بزنند؟

پاسخ درست به این پرسش اساسی است که آسیب‌شناسی علمی تحولات از مشروطه تا جنگ جهانی اول را می‌طلبد. اگرچه ایران از نیمه دوم عصر صفوی دوره تنزل و افول را آغاز کرده بود، اما نزول و افول جدی، پس از شکست‌های ایران از روس در دوره فتح‌علی‌شاه و مداخله مستمر دو قدرت روس و انگلیس در عرضه سیاست و اقتصاد و فرهنگ ایران شتاب فزاینده‌ای به خود گرفت. ساختار استبداد سیاسی هم بر این بحران افزود. ملت ایران در جریان قراردادهای رویترو و رؤی واکنش خود را به این فرایند نشان داد. و، سرانجام، مطالبات ملی خود را در قالب نهضت مشروطه برای مهار استبداد و استعمار و قانونمند کردن اداره امور کشور و مشارکت نخبگان در فرایند تصمیم‌گیریهای کلان کشور به ظهور رساند. هدف نهضت مشروطه ایجاد جامعه‌ای توسعه‌یافته و مستقل بود تا ملت از چنان اقتداری برخوردار باشد که تجربه جنگ‌های ایران و روس تکرار نشود و کشور بار دیگر جولانگاه بیگانه نگردد. به بیان دیگر، نهضت مشروطه محصول تجربیات گرانبهای تاریخی بود و هدف غایی آن تقویت اقتدار ملی در عرضه سیاست و امنیت و اقتصاد بوده است.

در علم سیاست، عواملی مانند جمعیت، موقعیت، منابع و تکنولوژی را عناصر مادی اقتدار، و ایدئولوژی، رهبری و روحیه را عناصر معنوی آن می‌دانند. بدین ترتیب، تلاش برای تقویت عناصر و ارکان اقتدار ملی می‌بایست مهم‌ترین رسالت و مسئولیت هر مشروطه‌خواه ایران دوست و واقع‌بین باشد. پررشد است که این عناصر معنوی‌اند که امکان یا عدم امکان استفاده بهینه از عناصر مادی را فراهم می‌آورند. ایدئولوژی نه تنها به عنوان یک عامل بسیجگر برای دوران مبارزه بلکه برای دوران سازندگی نیز ضرورت تام دارد. بنا به باور استاسینگر، «ایدئولوژی دارای یک تحرک و دینامیسم ذاتی است که



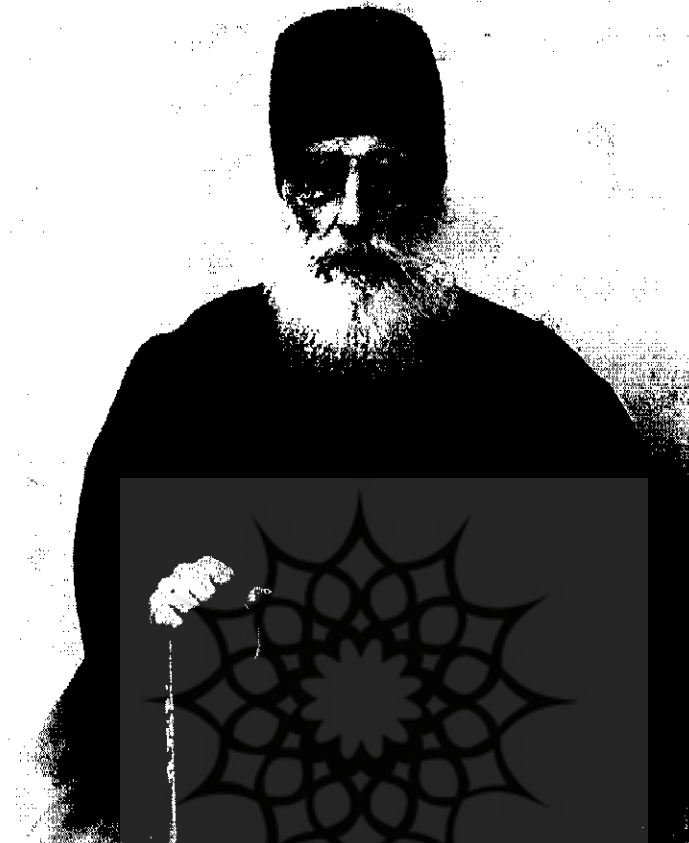
میرزا کوچک خان جنگلی (۱۲۶۶۷-۱۳۰۱ع)

رعایت آن را الزام آور می‌سازد؛ زیرا، چنانچه نهضتی با کمک ایدئولوژی معینی به قدرت برسد و سپس از اجرای آن سر باز زند در حقیقت منشأ صلاحیت و اقتدار خود را متزلزل کرده است.» و همچنین اهمیت رهبری و ارتباط آن با دیگر عوامل قدرت، انکارناپذیر است. « زیرا در اثر آن، حدود استفاده از دیگر عوامل قدرت مانند نیروی انسانی و منابع طبیعی و... تعیین می‌گردد.» رهبری اگر روحیه را به وجود نیآورد قویاً «در آن تأثیر می‌گذارد.» روحیه که از ایدئولوژی متأثر است می‌تواند بیشترین و نیرومندترین انگیزه مقاومت و شجاعت و شهامت و فداکاری را در جامعه ایجاد کند. حمله ژاپن به پرل هاربر در ۱۹۱۴ در جنگ جهانی دوم به این دلیل صورت گرفت که ژاپنها خود را نیرومندتر از آنچه بودند تصور می‌کردند. این روحیه، ولو نادرست، به آنها قدرت و شهامت داد تا کشوری با قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا را مورد حمله قرار دهند. مورگنتا می‌گوید «به

سبب همین امر، یعنی تأثیر روحیه و منش ملی در سیاست کشورهاست، که دول شوروی و آلمان توانسته‌اند از سیاستهایی پیروی کنند که برای انگلستان و آمریکا مقدور نبوده است.

بنابراین، در موقعیتی که نهضت مشروطیت، با تکیه بر ایدئولوژی و فرهنگ عمومی جامعه و با رهبری علمای دینی، موفق شد ساختار سیاسی را دگرگون کند و زمینه را برای مهار استبداد و مشارکت نخبگان سیاسی در فرایند تصمیم‌گیری و قانونمند کردن اداره امور فراهم سازد، مهم‌ترین نیاز جامعه برای تداوم نهضت در دوره سازندگی، تقویت عناصر معنوی اقتدار به منظور بهره‌وری بهینه از موقعیت و منابع و امکانات جامعه بود.

اما در نهضت مشروطیت، عده‌ای به نام مشروطه‌خواهی و با این دیدگاه که باید از ناخن پا تا فرق سر فرنگی شویم، در قالب نماینده مجلس و در انجمنها و مطبوعات، به‌رغم فقدان پایگاه و جایگاه اجتماعی، آن‌گونه وانمود می‌کردند که قیم نهضت و مردم‌اند و با یک مطلق‌انگاری جزم اندیشانه، درک خود را تنها نسخه نجات ملت قلمداد می‌کردند. اینان، با درک نادرست از مدرنیسم غرب و سنن ملی، تنها هنرشان نفی همه داشته‌های خودی بود. در همین راستا به جای تقویت ارکان و عناصر اقتدار ملی، در گفته‌ها و نوشته‌های خود مهم‌ترین عناصر آن یعنی ایدئولوژی و رهبری و روحیه ملی را نشانه گرفتند. صفحات روزنامه‌هایی مانند جبل‌المتین، صوراسرافیل، مساوات و روح‌القدس پر است از این گونه مطالب. تازه اینها موجه‌ترین مطبوعات بودند. روزنامه‌هایی از قبیل حشرات الارض و... که جای خود دارند و در هتاکی و فحاشی و تخریب روحیه ملی گوی سبقت را از دیگران می‌ریبوند. همین عملکرد بود که امثال مرحوم شیخ‌فضل‌الله نوری را به واکنش واداشت و باعث شد تا بزرگ‌ترین شکاف و واگرایی در عرصه جامعه و در درون نهضت به وجود آید؛ و همین دیدگاه و عملکرد نیز باعث شد محمدعلی‌شاه، حتی در چارچوب قانون اساسی هم، به عنوان شاه به رسمیت شناخته نشود و، از آن گذشته، طرح قتل او را نیز بریزند. ایجاد شکاف درون نهضت از یک‌سو و برخوردی این‌گونه با محمدعلی‌شاه از سوی دیگر، آنارشسیسم را در جامعه به وجود آورد که باعث شد زمینه انحلال مجلس به دست محمدعلی‌شاه فراهم گردد، به‌گونه‌ای که در آن اوضاع و احوال نه تنها بسیاری از مشروطه‌خواهان تحقق اهداف اصیل مشروطیت را عملی نمی‌دیدند، بلکه دولت انگلیس هم پذیرفت که آن آنارشسیسم مشروطه‌خواهان سکولار، قابل دفاع نیست و به همین سبب دست محمدعلی‌شاه را در انحلال مجلس باز گذاشت. بدین ترتیب، پیروان این دیدگاه به جای پرداختن به مسائل اساسی کشور و چاره‌اندیشی درباره آنها، به طرح مسائل حاشیه‌ای و ایجاد غوغا بر سر آنها پرداخته و از پیگیری



عضدالملک قاجار (نایب‌السلطنه) [۲۱۵-۲۴]

مطالبات مهم جامعه بازماندند. آنان نیروی نظامی و دفاعی را چیزی مانند مدارس غیردولتی می‌انگاشتند؛ و به جای پرداختن به راهکارهای علمی برای تأسیس نیروی نظامی و انتظامی شایسته، وقتی از قشون ملی سخن می‌گفتند منظورشان نه نیرویی برای دفاع از استقلال و کیان کشور در برابر بیگانه، بلکه تأسیس میلیشایی در برابر شاه و تشدید جنگ داخلی بود. مجدالاسلام کرمانی در این باره می‌گوید:

کلمه گارد ناسیونال یا قشون ملی را هم در کتابها خواندند و خیال کردند مقصود از این کلمه این است که حتماً باید ملت در مقابل دولت دارای قشون و استعداد نظامی باشد تا هر وقت دولت بخواهد بر ملت غلبه کند ملت بی‌استعداد نباشد.

این دیدگاه راه به جایی نبرد و تنها توانست با آنارشیسیم و هجمه به عناصر اقتدار ملی

و تخریب و تشویق روحیه عمومی، زمینه انحلال مجلس را فراهم سازد. دوره اول مجلس بدین گونه پایان یافت. فترت بین مجلس اول و دوم نیز در کشاکش رویارویی و ستیز مشروطه خواهان و مشروعه خواهان و دربار، یعنی تداوم واگرایی به جای مانده از مجلس اول، و مداخله قدرتهای خارجی گذشت. سرانجام، محمدعلی شاه هم قادر به سامان دهی امور نشد و مشروطه خواهان جدید از رشت و اصفهان با حمایت علمای نجف و بخشی از علمای ایران و مساعدت روس و انگلیس تهران را تصرف کردند. آنان در آغاز دوره دوم مشروطه، محمدعلی شاه را برکنار و فرزند خردسالش را جانشین او کردند و مرحوم شیخ فضل الله را هم اعدام کردند. در این برهه، علمای مخالف، اعدام، تبعید یا منزوی شدند و امکان هیچ گونه تحرکی نداشتند. احمدشاه هم، افزون بر اینکه اصولاً روحیه خودکامگی پدرش را نداشت و تا پایان عمر بیشتر به عنوان فردی نسبتاً دمکراتیک شناخته شده است، در آن موقعیت سنی و تجربی نیز توان و امکان ایفای نقشی مؤثر برای رهبری کشور و اداره امور را نداشت.

بنابراین، آنان که در دوره اول مشروطه چنین وانمود می کردند که شاه و شیخ تنها مانع تحقق مشروطیت و ترقی ملت اند، در این دوره دیگر چنین بهانه ای نداشتند. برای اداره امور کشور از اختیار و اقتدار کافی برخوردار بودند (بجز مداخله خارجی که در همه این مقاطع وجود داشت). اما می بینیم که در همین دوره نیز اوقاتی که باید صرف پرداختن به مسائل اساسی می شد، به مسائل صوری و بانده بازی و جنگهای حزبی و گروهی اختصاص داده شده و مسائل مهم ساماندهی اقتصادی، اصلاح ساختار اداری و تهیه نیروی نظامی مناسب برای دفاع از کیان کشور همچنان بر زمین مانده بود. سیر حوادث نشان داد که در دیدگاهی که بر مبنای نفی خود و استحاله در غرب شکل گرفته باشد حتی شخصیهایی مانند مرحوم آقاسید عبدالله بهبهانی، از مهم ترین رهبران مشروطه و یکی از سیدین سندین، هم جایی ندارد و باید حذف شود. چنین بود که او نیز به دست همین گونه مشروطه خواهان به شهادت رسید. چنین دیدگاه و عملکردی وضع عمومی مملکت و مجلس را به درجه ای از انحطاط رساند که در کمتر از یک سال پس از فتح تهران و عمر مجلس دوم، آقایان خراسانی و مازندرانی دو تن از مراجع سه گانه نجف (آیت الله میرزا حسین تهرانی چند ماه پیش از نگارش نامه ای که اینک به آن اشاره می شود از دنیا رفته بود) که مهم ترین پشتیبانان مشروطه بودند، نامه ای به عضدالملک نایب السلطنه نوشتند که در بخشهایی از آن چنین آمده:

... تمام زحمات و مجاهدات علما و امرا و سرداران عظام ملی و مجاهدین دین پرست و وطنخواه و طبقات ملت ایران در استقرار اساس قویم مشروطیت و این همه بدل نفوس و اموال در تحصیل این سرمایه سعادت برای حفظ دین و احیای وطن



حجت‌الاسلام شیخ کبیر مازندرانی [۸۳۴-۲۰۰۲ع]

اسلامی و آبادانی مملکت و ترقی ملت و اجرای احکام و قوانین مذهب و سد ابراب حیف و میل در مالیه و صرف آن در قوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی و قطع مواد تعدی و تحمیل چند نفر نفس پرست خودخواه خود رأی بود. نه از برای اینکه به جای اشخاص آن اداره استبدادیه... یک اداره استبدادیه دیگری از مواد فاسده مملکت به اسم مشروطیت... همدست شوند... و به جای تشکیل قوای حربیه نظامی که اهم تکالیف فوریه و مایه نجات مملکت از مهالک و قطع تشبثات اجانب است به تکثیر ادارات مضره و توسیع دوایر مفسده و صرف مالیه مملکت در این مصارف بپردازد... و در عوض اجرای تمدن اسلامی، که به اتفاق تمام عقلائی عالم وسیله منحصره حفظ این مملکت و جامعه و حید این ملت است، علناً به ضدیت مذهب و اعدام جامعه ملیت همت گمارند.

پروشن است چنین مجلسی نیز یارای مقاومت در برابر اولتیماتوم روسیه را نداشت و فشار روسیه آن را به تعطیل کشاند. مملکت مورد تجاوز آن دولت قرار گرفت بدون

اینکه امکان دفاعی از خود داشته باشد؛ و همین وضع تا آغاز جنگ جهانی اول ادامه داشت.

دوره فترت بین مجلس دوم و سوم در موقعیتی آغاز شد که رهبران اصلی نهضت برخی اعدام و ترور و برخی منزوی و برخی هم همانند آخوند خراسانی و مازندرانی به آن نتیجه دردناک رسیده بودند.

تقریباً سه سال دوران فترت همراه با بحرانهای گوناگون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سپری شد. مجلس سوم هنگامی کار خود را آغاز کرد که شعله‌های جنگ جهانی اول دنیا را در بر گرفته بود و کیان کشور در معرض تهدید قدرتهای درگیر در جنگ بود. در چنین موقعیتی است که اهمیت اقتدار ملی رخ می‌نماید. اما در آن برهه همه عناصر اقتدار ملی در نتیجه عملکرد نادرست معدودی مشروطه‌خواهان سکولار تندرو از یک سو و ضعف مدیریت و بی‌برنامگی مشروطه‌خواهان میانه‌رو و مداخله بیگانگان و ضعفهای ساختاری از دیگر سو، به شدت متزلزل شده بودند. نبود رهبری سیاسی نیرومند، کنارگذاشتن رهبران معنوی موجه، حمله عناصر سکولار به باورهای جامعه، مهم‌ترین عواملی بودند که به تخریب روحیه ملی و تشویش اذهان عمومی انجامید و استفاده از امکانات و منابع کشور برای تحقق یافتن توسعه و اقتدار میسر نشد. در نتیجه، در مدت هشت سال (۱۳۲۴ ه.ق / ۱۹۰۶ م - ۱۳۳۲ ه.ق / ۱۹۱۴ م) نهضت مشروطه که به منظور تقویت اقتدار ملی و پایان دادن به کارنامه رقت‌بار استبداد در عرصه سیاست داخلی و نیز در عرصه رویارویی با استعمار شکل گرفته بود، به این مهم دست نیافت. پرروشن است، هنگامی که یک نظام سیاسی، پشتوانه اقتصادی و نظامی لازم را برای رویارویی با بحرانها تدارک ندیده باشد و افزون بر آن پشتوانه‌های معنوی آن آسیب دیده باشد، امکان و توان مقاومت ملی در برابر هجوم بیگانه را نخواهد داشت. به همین علت هم بجز اینکه شاهد تعطیل مجلس سوم و تشکیل دولت مهاجرت و نقض بیطرفی خود از سوی بیگانگان باشد، از عهده کار دیگری بر نمی‌آید. در این اوضاع و احوال بود که ایرانیان بسیاری از سراسر کشور به طور فردی یا قبیله‌ای به دفاع از وطن برخاستند و جان خود را نثار کردند. میرزا کوچک‌خان، که خود در راه تحقق اهداف مشروطیت و استقلال کشور زحمتهای کثیفه بود، در آستانه جنگ جهانی اول، در حالی که از کج رویها و تندیهای که به نابودی اهداف نهضت و اقتدار ملت می‌انجامید دلخون بود و استقلال کشور را هم در خطر می‌دید، تنها چاره را در آن دید که به گیلان رفته در حد توان خود زمینه دفاع از کیان کشور را فراهم سازد. او در این راه همه توان خود را در طبق اخلاص نهاد، گرفتار مشکلات فراوان و ناجوانمردیهای گوناگون شد و سرانجام جان بر سر پیمان نهاد.